

تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ تحمیلی بر اساس نظریه انتقادی روابط بین‌الملل

امیر روشن *

عاطفه علیمیرزایی **

پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۰۸/۱۴

دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۰۲/۰۷

چکیده

این مقاله درصدد واکاوی سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوران جنگ تحمیلی است. یکی از نظریه‌هایی که در تلاش است تا چگونگی کارکرد نظام بین‌الملل و هنجارهای حاکم بر آن و چگونگی تغییر نظم موجود و رسیدن به نظم مطلوب را توضیح دهد، نظریه انتقادی روابط بین‌الملل است. به نظر می‌رسد با توجه به رویکرد تجدیدطلبانه و استکبارستیزی سیاست خارجی جمهوری اسلامی، نظریه انتقادی روابط بین‌الملل قادر به تبیین سیاست خارجی در این سالها باشد. با توجه به همسویی اصول و مفاهیم سیاست خارجی در دوران جنگ تحمیلی ایران و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، این مقاله نشان‌دهنده ماهیت انتقادی سیاست خارجی ایران در این دوران است. در واقع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سالهای جنگ تحمیلی امکان تحلیل با نظریه انتقادی روابط بین‌الملل را دارد.

کلیدواژه‌ها: نظریه انتقادی، سیاست خارجی، رهایی، ایران.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

سیاست خارجی^۱ مهمترین وجه زندگی اجتماعی - سیاسی ملتها و کشورها به شمار می‌رود؛ چون بقا و حیات آنها به سیاست خارجی کشورشان بستگی دارد. از این رو، تلاش برای درک و فهم ماهیت و رفتار سیاست خارجی کشورها یکی از دلمشغولیهای فکری و ذهنی محافل علمی و دانشگاهی است به گونه‌ای که حوزه مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی به منظور پاسخگویی به این کنجکاوی و نگرانی، تأسیس شده و توسعه یافته است. یکی از مباحث و موضوعات مهم در مطالعه سیاست خارجی، انتخاب رهیافت و چهارچوب نظری مناسب است؛ چون هر یک از این نظریه‌ها بر اصول و مفاهیم متمایزی استوار است که گزینش متغیرها، عوامل، فرایندها و مفاهیم خاصی در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ایجاد می‌کند. در مورد چارچوب مفهومی یا نظری مناسب برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی اختلاف نظر وجود دارد. این اختلاف نظرها از نوع رابطه بین نظریه روابط بین‌الملل^۲ و نظریه سیاست خارجی از یک سو، و ماهیت و هویت کشورها از سوی دیگر سرچشمه می‌گیرد. درباره ارتباط بین نظریه روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. بعضی از نظریه‌پردازان مانند کنت والتز^۳ دو حوزه نظری تحلیل سیاست خارجی و روابط بین‌الملل را از هم جدا، و برخی نیز این دو حوزه را مکمل یکدیگر می‌دانند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۳). بنابراین، سیاست خارجی را می‌توان در قالب نظریه‌های روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار داد. نظریه‌های روابط بین‌الملل به منظور تبیین و یا تفسیر روابط بین‌الملل ارائه شده است و هرکدام از این نظریه‌های روابط بین‌الملل، توانایی توضیح، تبیین و پیش‌بینی تحولات نظام بین‌الملل و سیاست خارجی دولتها از جمله ایران را دارد. با توجه به همخوانی مفاهیم و اصول نظریه انتقادی با اصول سیاست خارجی ایران در دوران جنگ تحمیلی، این مقاله توصیفی تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی جدید در پی پاسخ به این سؤال است که آیا می‌توان سیاست خارجی دوران جنگ تحمیلی را بر اساس نظریه انتقادی روابط بین‌الملل تحلیل کرد. در این راستا نظریه انتقادی و سیاست خارجی دوران جنگ تحمیلی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

1 - Foreign Policy

2 - International Relations

3 - Kenneth Waltz

۱ - نظریه انتقادی روابط بین‌الملل

به نظر می‌رسد با توجه به فرض نظریه انتقادی، که در ادامه به آن پرداخته می‌شود، نظریه انتقادی می‌تواند چهارچوب نظری مناسبی برای تحلیل سیاست خارجی و به طور خاص در دوران جنگ تحمیلی باشد. نظریه انتقادی^۱ ریشه‌های خود را از شاخه‌ای از اندیشه بر می‌گیرد که اغلب ردپایی در روشنگری دارد و با تألیفات کانت، هگل و مارکس مربوط می‌شود. برای جستجوی اصل و نسب و زمینه مؤثر در تولید نظریه انتقادی تنها یک امکان وجود ندارد بلکه از این بابت می‌توان به همان اندازه تفکر کلاسیک یونان درباره خودمختاری و دموکراسی بر اندیشه نیچه و وبر انگشت نهاد؛ با وجود این در قرن بیستم، نظریه انتقادی با پیکره متمایز فکری به نام مکتب فرانکفورت در هم آمیخت. با آثار ماکس هورکهایمر^۲، تئودور آدورنو^۳، والتر بنیامین^۴، هربرت مارکوزه^۵، اریک فروم^۶، لئو لونتال^۷ و در این اواخر یورگن هابرماس، نظریه انتقادی نوسازی شد و توانی دوباره یافت و در نتیجه آن «نظریه انتقادی» تمثیل و نشانه فلسفه‌ای شد که از طریق روش نقد درونی، نظم مسلط اجتماعی و سیاسی مدرنیته را زیر سؤال می‌برد. این نظریه به طور عمده تلاشی بود برای توانبخشی دوباره توان انتقادی، که اخیراً مورد تهاجم گرایشهای روشنفکری، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و فناوری قرار گرفته بود (سلیمی، ۱۳۸۰: ۴۱). دغدغه درک ویژگیهای محوری جامعه معاصر از طریق فهم سیر تحول تاریخی و اجتماعی آن، و تشریح تناقضهای کنونی در آن، که می‌تواند امکان حرکت به سوی فراسوی جامعه معاصر و خلاصی از آسیبها و شکل‌های سلطه ذاتی در آن را فراهم آورد در ذات نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت بود. نظریه انتقادی قصد داشت نه تنها هر گونه سوء استفاده را از میان بردارد، بلکه ساختارهای اجتماعی زیرینی را که به این سوء استفاده‌ها می‌انجامد با نیت غلبه بر آنها تحلیل کند (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۲۰۲).

در مورد نظریه انتقادی باید به طور خاص توجه کرد که از این اصطلاح عموماً حداقل به دو

-
- 1 - Critical Theory
 - 2 - Horkheimer
 - 3 - Teodor Adorno
 - 4 - Walter Benjamin
 - 5 - Herbert Marcuse
 - 6 - Erich Fromm
 - 7 - Leo Lowenthal

معنا استفاده می‌شود: در معنای عام، نظریه انتقادی شامل طیف وسیعی از دیدگاه‌های انتقادی در روابط بین‌الملل است که در مقابل جریان اصلی قرار می‌گیرد و شامل نظریه انتقادی به معنای خاص (تحت تأثیر از فرانکفورت)، پساتجددگرایی و پساساختارگرایی و فمینیسم است (و گاه نظریه‌های «رادیکال» یعنی مارکسیستی و نو مارکسیستی و نظریه نظام جهانی و حتی سازه‌انگاری را نیز در بر می‌گیرد) و در واقع شامل دیدگاه‌های بدیل و یا جریانی غیر جریان اصلی است. در این معنا نظریه انتقادی «تلاشی میان رشته‌ای» تلقی می‌شود که «علم سیاست، روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی، روانشناسی، تاریخ و دیگر رشته‌ها را ترکیب می‌کند تا نظریه مختلفی از سیاست جهانی ارائه کند» که هدف اصلی همه آنها ارائه بدیلی در برابر برداشت واقعگرایانه از روابط بین‌الملل است. نظریه انتقادی در معنای خاص شامل دیدگاه‌های تأثیرپذیر از مکتب فرانکفورت (و گاه دیدگاه‌های تأثیرپذیر از آنتونیو گرامشی، مارکسیست ایتالیایی) در روابط بین‌الملل است و آن را نظریه تفسیری انتقادی نیز می‌نامند (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۲۱۴ - ۲۱۳).

۱ - ۱ - نظریه انتقادی به مثابه نظریه‌ای رهایی‌بخش

یکی از مهمترین مفاهیم نظریه انتقادی، که با مفاهیم و اصول سیاست خارجی در دوران جنگ تحمیلی همسویی بسیاری دارد، مفهوم رهایی است که در این مقاله به این مفهوم و همخوانی آن با مفاهیم سیاست خارجی ایران در این سالها می‌پردازیم. در واقع هسته مرکزی نظریه انتقادی، که اندیشه‌های نظریه‌پردازان انتقادی حول آن شکل می‌یابد، مفهوم «رهایی»^۱ است. رهایی به مثابه دالّ متعالی است که تمامی دالهای دیگر بر اساس آن معنا می‌یابد و مفصل‌بندی می‌شود. بر این اساس، رهایی در کانون اندیشه انتقادی قرار دارد به گونه‌ای که بنیاد تفکر و دغدغه اصلی فکری هابرماس در تمامی آثار و آرای وی، چگونگی ایجاد پیوند و ارتباط میان علوم اجتماعی و آرمانهای رهایی بشر و جامعه انسانی است. وی در اندیشه‌ها و نظریه‌های خود تلاش می‌کند از طریق تبیین رابطه تنگاتنگ میان علائق انسانی و علوم اجتماعی، ماهیت و کارکرد علم انتقادی را آشکار سازد؛ علمی که هدفش توضیح و تأمین رهایی و تعالی انسان است (قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۹۶: ۱۱۴). در اندیشه و سنت انتقادی، رهایی را می‌توان به صورت خودمختاری، امنیت و آزادی انسانها و ملتها از ساختارهای سلطه و سرکوب و براندازی بسترها و بافتهای اجتماعی محدودیت‌ساز و زمینه‌ساز بی‌عدالتی و نیز بازتعریف و صورتبندی دوباره عدالت و برابری در روابط و نظام

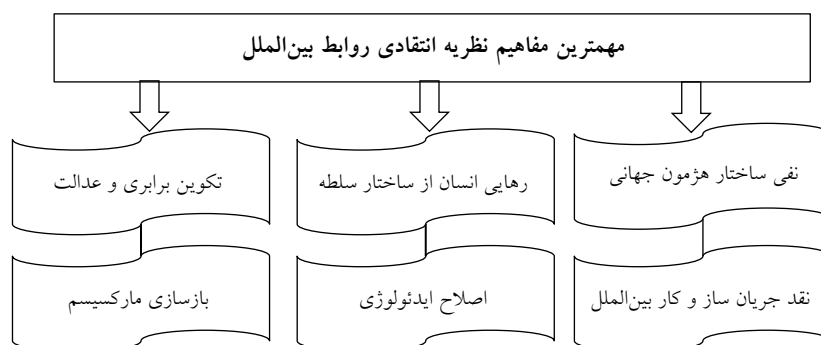
بین‌الملل تعریف کرد. رهایی از طریق ابزارهای خشونت‌آمیز و ساز و کارهای انقلابی به دست نمی‌آید بلکه از راه تفاهم بین‌ذهنی، اخلاق‌گفتمانی و تأمل انتقادی تأمین می‌شود. تأمل متضمن نقد و بررسی فرضهای ذهنی انسان و ساختارهای محدودیت‌ساز اجتماعی به منظور کشف و تغییر انحرافها، ابهامها و مغالطه‌هایی است که در طول تاریخ بشری شکل گرفته؛ ساختارها و مناسباتی که در اثر رواج غلبه و هژمونی، حقیقی و طبیعی پنداشته شده است و قید و بندهای اجتماعی و انسانی را به بار می‌آورد. بنابراین رهایی نیازمند اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اخلاقی در جامعه داخلی و بین‌المللی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۱۴۳ - ۱۴۱). نهایتاً همان‌گونه که بیان شد، نظریه انتقادی به دنبال رهایی است. «رهايي» به معنای رفع زمینه‌های بی‌عدالتی و تلاشی است برای باز صورتبندی عدالت. رهایی به نظر هابرماس دستیابی به استقلال عقلانی کنش است. نظریه انتقادی در پی رها ساختن بشر از ساختارهای «ستم» در سیاست جهانی و اقتصاد جهانی است که تحت کنترل قدرتهای هژمونیک قرار دارند. آنها در تلاشند نقاب از چهره پوشیده سلطه شمال ثروتمند بر جنوب فقیر بردارند. اشلی^۱ در تعریف «رهايي» آن را تضمین آزادی در مقابل محدودیتهای به رسمیت شناخته نشده، روابط سلطه و شرایط ارتباطی و فهم تحریف شده‌ای تعریف می‌کند که ظرفیت انسانها را برای ساختن آینده‌شان از طریق اراده و آگاهی آزاد انکار می‌کند (Ashley 1981: 227). همان‌گونه که دیویتاک^۲ اشاره می‌کند، رهایی متضمن استقلال و خودمختاری است؛ یعنی حق تعیین سرنوشت خود. هم‌چنین رهایی به یک اعتبار مستلزم «امنیت» نیز هست؛ امنیتی که به دولتها منحصر نیست، بلکه گسترش می‌یابد تا همه روابط اجتماعی انسانی و همه اجتماعات را در برگیرد؛ امنیتی که نمی‌توان آن را به زیان دیگران، اعم از دولتها یا اشخاص به دست آورد؛ به این ترتیب، رهایی متضمن عدالت و امنیت انسانی است؛ وضعیتی که جهان موجود روابط بین‌الملل بسیار از آن دور است (Devetak, 1996 b: 167).

نظریه‌های انتقادی از سنتهای تأویلی و انتقادی تأثیر می‌پذیرد. نظریه روابط بین‌الملل انتقادی صرفاً با فهم و تبیین واقعیت‌های عرصه سیاست جهانی سر و کار ندارد؛ این نظریه قصد دارد به نقد نیز بپردازد تا بتواند آنها را دگرگون سازد. نظریه انتقادی کوششی برای فهم فرایندهای اجتماعی اساسی به منظور به راه انداختن تغییر یا حداقل دانستن این است که آیا تغییر امکانپذیر است یا نه. به

1 - Ashley

2 - Devetak.R.

بیان هورکهایمر «نظریه انتقادی نه تنها بیان واقعیت‌های عینی وضعیت تاریخی است، بلکه نیرویی برای تغییر در درون آن وضعیت نیز به شمار می‌آید». علاقه‌رهایی بخش نظریه انتقادی با «تأمین آزادی از محدودیتهای تأیید نشده، روابط سلطه و شرایط ارتباطات و فهم تحریف شده‌ای سر و کار دارد که آدمیان را از دستیابی به ظرفیت ساختن آینده‌شان از طریق اراده و آگاهی کامل، محروم می‌سازد» این علاقه در تضاد آشکار با نظریه‌های حل مشکل قرار دارد که تمایل دارند آنچه را لینکلتر «بر نهاد تغییرناپذیری» می‌نامد، بپذیرد. نظریه انتقادی متعهد است که سازماندهی عقلانی، عادلانه و مردم‌سالارانه زندگی سیاسی را فراسوی سطح دولت، یعنی به کل بشریت گسترش دهد» (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۲۱۲). مفهوم رهایی، که نظریه انتقادی مطرح می‌کند و گسترش می‌دهد به طور عمده با شاخه‌ای از تفکر متمایز است که در طرح روشنگری ریشه دارد، این طرح در نظر داشت گونه‌های قدیمی بی‌عدالتی را در هم بشکند و شرایط لازم برای آزادی را بیان کند که شامل محو محدودیتهای غیر ضروری و خلق شده توسط جامعه می‌شود؛ این معنی در تعریف «بوت»^۱ از رهایی آمده است که «رهایی آزادسازی مردم است از قید و بندهایی که آزادی آنها برای انتخاب و عمل، محدود و متوقف می‌کند». در این معنی تأکید بر این است که تحمیل‌ها و خواستنی‌هایی که به طور غیر ضروری، آزادی فردی را محدود می‌سازد، بیرون رانده شدند. اشلی نگاهی واقعی‌تر دارد که رهایی را تأمین آزادی از محدوده‌های تصدیق نشده تعریف می‌کند که در آن «روابط سلطه، شرایط نابودی تفاهم، ارتباط و توانایی بشر را برای ساختن آینده خود از طریق اراده و آگاهی کامل فراهم می‌کند». اعتقاد عمومی به این تفاهمها است که رهایی را به نشانه تمایل به خود مختاری تبدیل می‌کند. لینکلتر می‌گوید: «آزاد بودن»، حاکم بودن بر سرنوشت خویش و دارا بودن توانایی آغاز و ابتکار عمل است». رهایی با خودمختاری آغاز می‌شود (لینکلتر، ۱۳۸۶: ۳۱). نظریه‌پردازان انتقادی در آلمان، همراه با مارکسیست‌های دیگری چون گرامشی برای هدف رهایی بخش بشر ارزش والایی قائل بودند. از دید آنان نظریه انتقادی هر کاری هم بکند باید در جهت این هدف عمل کند (طیب، ۱۳۸۸: ۳۴۸). در ادامه با بررسی سیاست خارجی در سالهای جنگ تحمیلی، همسویی اصول سیاست خارجی این دوره با اصول و مفاهیم نظریه انتقادی نشان داده می‌شود.



شکل ۱: مهمترین مفاهیم نظریه انتقادی روابط بین‌الملل

۲ - سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سالهای ۱۳۶۸ - ۱۳۶۰

اگر ویژگی دولت موقت، عدم تعهد بود، ویژگی این دوره را می‌توان در اصل «صدور انقلاب» خلاصه کرد. این اصل، سیاست عدم تعهد دوره اول را نیز تحت تأثیر قرار داد. اشغال سفارت آمریکا در تهران و شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، پیامدهای اولیه گرایشهای انقلابگری آرمانی بود. این دوره از آن روی انقلابگری آرمانی نامیده شد که واجد دو وجه انقلابی و آرمانی بود. از یک سو با به چالش طلبیدن دو اردوگاه شرق و غرب، خواستار بازنگری در ساختار نظام بین‌المللی شد و از سوی دیگر با الهام از اصل دعوت و تبلیغ در اسلام در تحول نظام بین‌المللی سعی داشت (یزدان‌فام، ۱۳۹۲: ۶۰ و ۵۹). با خروج رسمی دولت موقت بازرگانان از صحنه رسمی سیاست، انقلابیون آرمانگرا قدرت را به طور کامل در دست گرفتند و جهتگیریهای آرمانگرایانه و رادیکالی بر سیاست خارجی حاکم شد. پس از آن سیاست خارجی جمهوری اسلامی صرفاً بر اساس آموزه‌ها و موازین اسلامی و تحقق آرمانها و ارزشهای اسلامی تعیین گردید. در واقع تلاش برای دستیابی به حاکمیت تام به منظور تحقق فرهنگ انقلابی و نفی خودباختگی و از خودبیگانگی در برابر غرب، موجبات اعتقاد به راهبرد رویارویی با نظم هژمونیک دو ابرقدرت امپریالیستی، تلاش برای برقراری نظام عادلانه بین‌المللی و اهتمام به صدور فرهنگ انقلاب را فراهم آورد که به مکتبی شدن سیاست خارجی منجر شد (دهشیری، ۱۳۸۰: ۳۷۴).

با تصرف سفارت آمریکا و خروج لیبرال‌ها و میانه‌روها از مسند قدرت، قدرت به دست انقلابیون افتاد. آنان سیاست به اصطلاح عدم تعهد را قبول نداشتند که دولت موقت در پیش گرفته

بود؛ با این حال میانه‌روی با کنار رفتن دولت موقت از بین نرفت و هم ابوالحسن بنی‌صدر که نخست در مقام وزیر امور خارجه و سپس به عنوان نخستین رئیس‌جمهور ایران انقلابی به صحنه آمد و هم صادق قطب‌زاده وزیر خارجه بعدی پیرو خطی در زمینه سیاست خارجه بودند که به سیاست عدم تعهد ملت‌گرایانه مصدق و بازرگان نزدیک بود؛ اما آنها هم با مخالفت آرمانگرایان انقلابی روبه‌رو بودند که می‌گفتند به جای «راه مصدق» از «خط امام» پیروی می‌کنند. این آرمانگرایان معماران دیگر سمتگیری اصلی سیاست خارجی ایران بودند. آنان گفته‌ها و سیاستهای امام را مطابق تمایلات و منافع خویش تفسیر می‌کردند. از همه بالاتر، تفسیر آنان حول دو موضوع اصلی دور می‌زد: مناسبات ایران با شرق و غرب و صدور انقلاب اسلامی. امام بر این نکته تأکید می‌کرد که هنگام طراحی جمهوری جدید ایران نباید کور کورانه از الگوی سوسیالیستی شرق یا سرمایه‌داری غرب تقلید کرد. او معتقد بود که دموکراسی اسلامی از دموکراسیهای شرقی و غربی برتر است. آرمانگرایان هنگام تفسیر نظر امام عبارات کلیدی «جمهوری اسلامی» را رها می‌کردند و با سردادن شعار «نه شرقی نه غربی» اصرار داشتند که ایران نباید با حکومت شوروی و آمریکا یا با حکومتهایی رابطه داشته باشد که مناسبات نزدیکی با ابرقدرتها دارند. دربارهٔ صدور انقلاب اسلامی نیز امام به جهان‌شمول بودن انقلاب و صدور آن به بقیهٔ جهان باور داشت. به گفتهٔ او «اسلام برای یک کشور، برای چند کشور، برای یک طایفه یا حتی برای مسلمین نیست. اسلام برای بشر آمده است... همهٔ بشر را، اسلام می‌خواهد زیر پوشش عدل خودش قرار بدهد...» در نتیجهٔ این برداشت از آرمان نظم جهانی اسلامی، ایران به عنوان تنها جمهوری اسلامی تحت حکومت ولی فقیه باید سخت بکوشد تا انقلاب خود را به جهان صادر کند. هر چند امام تأکید می‌کرد که ایران نباید برای صدور این ایدئولوژی شمشیر بر دارد (رمضانی، ۱۳۸۴: ۶۵-۶۲).

تأکید جمهوری اسلامی ایران بر اتخاذ سیاست مستقل و فارغ از وابستگی به قدرتهای استکباری، هویت نه شرقی نه غربی، برداشتی اخلاقی از وظایف دولت، همزمان با تأکید بر خودباوری، خوداتکایی، دستیابی به حاکمیت تام، تحقق فرهنگ استقلال و نفی هژمونی دو ابرقدرت امپریالیستی، تلاش برای برقراری نظام عادلانه بین‌المللی و اهتمام به صدور فرهنگ انقلاب به مکتبی شدن سیاست خارجی و در پی آن، شکل‌گیری هویت دینی در دولت منجر شد. در این برهه، گفتمان بسط‌محور مبتنی بر گسترش بخشی از ایدئولوژی اسلامی و صدور انقلاب، گسترش افکار و پیامها و شعارهای انقلابی و جایگزین کردن مرزهای ایدئولوژیک به جای

مرزهای جغرافیایی به عنوان مصداق هویت دولت جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌آید. از اینرو، اصول هویت بخش دولت جمهوری اسلامی ایران را در این مقطع می‌توان آرمانخواهی، ایدئولوژی‌گرایی، عدالت خواهی، به چالش کشاندن قواعد ناعادلانه نظام بین‌الملل از جمله حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل متحد، ارائه تفسیر فراملی با تأکید بر امت‌گرایی، اندیشیدن به مسئولیت‌های فرامرزی در برابر امت اسلامی، پشتیبانی از برابر مستضعفان در برابر مستکبران، حمایت از نهضت‌های آزادیبخش، گسترش بیداری اسلامی و ترویج ارزشهای انقلاب در جهان اسلام، برقراری نظام عادلانه بین‌المللی و مبارزه با نظام سلطه جهانی دانست. به طور کلی گفتمان آرمانگرایی نوعی برداشت و تفسیر آرمانخواهانه، انقلابی و حداکثری از اسلام، انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی است. به طور کلی مهمترین ویژگیهای ایدئولوژی‌گرایی در صحنه بین‌المللی در طول سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ که تحت تأثیر اهداف ایدئولوژیک انقلاب و هم‌چنین فضای خاص جنگ تحمیلی بود، عبارت بود از: تقدم منافع اسلامی بر منافع ملی، انعطاف‌ناپذیری در سیاست خارجی، رویارویی با نظام بین‌المللی، عدم واقع‌بینی و درک واقعیت‌های عینی، پیگیری استقلال همه جانبه و خودکفایی در همه کارها، عدم تناسب اهداف ملی با قدرت و توان ملی، طرح صدور انقلاب و مخالفت با سازمانهای بین‌المللی بویژه سازمان ملل به منزله ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به تصمیمات کشورهای دارای حق و تو؛ اما از اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی یعنی اواسط جنگ عراق علیه ایران، گفتمان امت‌محور بتدریج و تحت تأثیر مشکلات داخلی و فشارهای بین‌المللی به گفتمانی مرکز‌محور با تأکید بر ضرورت دفاع از تمامیت ارضی و حفظ ام‌القرای شیعه تبدیل شد (ازغندی و سرمدی، ۱۳۹۵: ۴ و ۳). با توجه به سیاست خارجی دوران جنگ و تلاش برای رهایی از سلطه و هم‌چنین تغییر وضع موجود و عدالت خواهی در این دوران، هماهنگترین گفتمان با مفاهیم نظریه انتقادی گفتمان غالب در زمان جنگ تحمیلی است.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران دفاع مقدس از ویژگیهایی برخوردار بود که این دوران را از دوره‌های قبل و بعد متمایز می‌کند و همسویی این دوران با نظریه انتقادی را نشان می‌دهد. مهمترین ویژگیهایی سیاست خارجی ایران در زمان جنگ را بدین ترتیب می‌توان خلاصه کرد: ۱- صدور انقلاب اسلامی ۲- نفی سلطه و سلطه‌پذیری و نیز استکبارستیزی بر اساس اصل نه شرقی نه غربی ۳- رابطه با ملتها از راه حمایت از جنبش‌های آزادیبخش و دفاع از مسلمانان ۴- توسعه رابطه با کشورهای انقلابی ۵- بدبینی و بی‌اعتمادی به سازمانهای بین‌المللی (آقایی،

۱۳۸۵: ۱۴ - ۴). از آنجا که این اصول با اصول و مفاهیم نظریه انتقادی مطابقت دارد، می‌توان دوران جنگ تحمیلی را در قالب نظریه انتقادی بررسی کرد.

۳ - کاربرست نظریه انتقادی در تحلیل سیاست خارجی ج.ا.ا. در دوران جنگ تحمیلی

در این مقاله تلاش می‌شود تا با بهره‌گیری از محورترین فرضیه‌ها و پیشفرضهای بنیادین رویکرد انتقادی روابط بین‌الملل، انگاره‌های خط‌مشی دوران جنگ تحمیلی بررسی شود. به نظر می‌رسد که از میان مجموعه چارچوبهای نظری روابط بین‌الملل، مفاهیم و فرضیه‌های مکتب انتقادی از کاربرست بیشتری در تحلیل سیاست خارجی دوران جنگ تحمیلی برخوردار است؛ چرا که معدودی از مفاهیم نظریه انتقادی و اصول سیاست خارجی ایران در هشت سال جنگ تحمیلی، همپوشانی و سازگاری نسبتاً واحدی با یکدیگر دارند. بدیهی است که این سیاستگذاریها و تأکید بر مقابله با سلطه‌جویی و نفی ساختارهای سلطه و سرکوب در خط‌مشی‌های سیاست خارجی در سالهای جنگ تحمیلی با این مفاهیم انتقادی همسویی دارد که در صدد رهاسازی نوع بشری از ساز و کارهای ناعادلانه سیاست بین‌المللی است که تحت سلطه قدرتهای هژمون قرار دارند.

۱ - ۳ - نقد هژمونی بین‌المللی

هژمون واژه با معادل‌های فارسی استیلا و برتری و سلطه اصطلاحی مشتق از واژه یونانی (Hegemon) رهبر، فرمانده، حاکم است که معمولاً متفکران نومارکسیست در اشاره به سلطه سیاسی به کار می‌برند. این مفهوم در آثار آنتونیو گرامشی (۱۹۷۱) اهمیت ویژه‌ای یافته است و به این فکر اشاره دارد که غلبه اقتصادی و سیاسی یک طبقه به صورت سازمانی با استیلائی فکری و فرهنگی پیوند دارد. این مفهوم در مکتب فرانکفورت کاربرد بیشتری دارد (محمدی، ۱۳۹۲: ۱۰۳). یکی از نکات مورد توجه نظریه انتقادی «هژمونی بین‌المللی» است. این مفهومی است که بیش از همه نام گرامشی را به یاد می‌آورد. منظور از این اصطلاح این است که قدرت طبقات مسلط صرفاً ناشی از اجبار نیست، بلکه بر رضایت مبتنی نیز است؛ زیرا آنها را قادر می‌سازد که مجموعه انگاره‌هایی را که تأمین‌کننده منافع خاص است به امری عام مورد قبول همگان تبدیل کنند (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۲۳۲). مفهوم «نظم جهانی هژمونیک» به معنای «هماهنگی مناسب قدرت ایدئولوژی نهاد‌های مادی» و شکلی از سلطه است که از رشته‌های درهم پیچیده قدرت اجتماعی و سیاسی بافته شده است. رهبری هژمونیک بیش از اینکه نشان دهد فقط در خدمت منافع خود است با اصطلاح عمومی یا جهانی «کل بازیگران سخن می‌گویند. به عقیده گرامشی، هژمونی

متضمن امتیاز بخشی از طبقات مسلط است که طبقات پیرامونی را به تسلیم در برابر توزیع رایج قدرت وادار می‌کند و آنها را متقاعد می‌سازد که تحت استثمار نیستند. کاکس به نیروهایی علاقه‌مند است که هژمونی را تحلیل می‌برد و آن را ضعیف می‌سازد. این نیروها «ضد هژمونی» نامیده می‌شوند که می‌توانند هم در شکل دولتی (ائتلاف دولتهای جهان سوم) و هم در شکل بازیگران غیر دولتی ظاهر شوند. پایه و اساس نهفته «نظریه انتقادی»، گرایش صریح و روشنی است به از بین بردن قید و بندهای آزادی انسان که به طور اجتماعی ایجاد شده است و از این راه در پس مشارکت در ایجاد هرگونه تغییر و تحول ممکن در روابط بین‌الملل هستند. ساختار تاریخی از سه عنصر امکانات مادی، اندیشه و نهادها تشکیل شده است که در سه سطح نیروهای اجتماعی، دولتها و نظامهای جهانی با یکدیگر روابط متقابل دارند و بر سلطه مبتنی است. نظریات جدید باید این هژمونی را تضعیف کند (پارسانیا، ۱۳۷۶: ۲۹۴). کاکس با تأکید بر نقش نهادهای بین‌المللی بر تداوم هژمونی، نوعی نظریه انتقادی رژیمهای بین‌المللی ارائه کرده است. نهادهای بین‌المللی از دید وی «تجسم قواعد آسان‌ساز گسترش نظم جهانی هژمونیک» هستند؛ این دولت هژمون است که به قواعد و نهادهای بین‌المللی شکل می‌دهد. نهادهای بین‌المللی نقشی ایدئولوژیک دارند و بیشتر در راستای منافع نیروهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مسلط عمل می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۲۳۴). دیدگاه انتقادیون نسبت به نهادهای بین‌المللی به عنوان ابزار تداوم هژمونی با دیدگاه دولت در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ به سازمانها و نهادهای بین‌المللی همپوشانی دارد. در واقع بی‌اعتمادی و بدبینی جمهوری اسلامی ایران به سازمانهای بین‌المللی بویژه سازمان ملل متحد و شورای امنیت به عنوان یکی از ویژگیهای مهم سیاست خارجی در دوران جنگ، هماهنگی این دوران با مفهوم نقد هژمونی نظریه انتقادی را آشکارا نشان می‌دهد. جمهوری اسلامی ایران بر اساس همان رویکرد ضد نظام سلطه خود، سازمانهای بین‌المللی را ابزار دست قدرتهای بزرگ و مشروعیت دهنده به وضع نظام بین‌المللی تلقی می‌کرد و این یکی از مشترکات نظریه انتقادی و سیاست خارجی دوران جنگ تحمیلی به شمار می‌رود.

یکی از رفتارهای عدالت‌طلبانه جمهوری اسلامی ایران، تلاش برای اصلاح و تغییر سازمانها و نهادهای بین‌المللی است زیرا از نظر جمهوری اسلامی ایران، این نهادها و سازمانها، کارگزاران نظام سلطه و مشروعیت‌بخش به روابط و مناسبات ناعادلانه در سطح بین‌المللی هستند. این نهادها و سازمانها معلول توزیع نابرابر قدرت در نظام بین‌الملل هستند و این مناسبات ناعادلانه را نهادینه

می‌کنند. نمونه بارز این بی‌عدالتی و نابرابری در سطح بین‌المللی، حق و توی قدرتهای بزرگ در سازمان ملل متحد است؛ موضوعی که جمهوری اسلامی ایران از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون به مخالفت با آن پرداخته و خواهان اصلاح و الغای آن است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۹۲).

یکی از مهمترین ارکان سازمان ملل متحد، که مسئولیت حفظ صلح و ثبات بین‌المللی منحصراً به این رکن واگذار شده، شورای امنیت است؛ به عبارت دیگر شورای امنیت مهمترین رکن سازمان ملل است که با دارا بودن اختیارات وسیع و در دست داشتن اهرمهای اجرایی و قوه قهریه، مسئول مستقیم حفظ نظم، صلح و امنیت جهانی است. مجموع عملکرد شورای امنیت در برابر جنگ عراق علیه ایران را می‌توان در قالب قطعنامه‌های این شورا تحلیل و بررسی کرد. تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی مراجعات ایران به شورای امنیت و روابط ایران و شورا خاطره ناخوشایندی را برای ایران به جای نگذارد؛ اما هجوم عراق در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹) به ایران و موضعگیریهای شورا وضع را دگرگون ساخت. شورا کار خود را در برابر جنگ عراق علیه ایران با صدور بیانیه‌ای ضعیف در یک روز پس از شروع جنگ، آغاز کرد و چند روز بعد اولین قطعنامه خود را در این زمینه به شماره ۴۷۹ صادر کرد. در این قطعنامه، که با قطعنامه‌های شماره ۵۱۴، ۵۸۲، ۵۴۰، ۵۲۲ و ۵۸۸ دنبال شد، برخوردی عادلانه و ریشه‌ای با موضوع جنگ عراق با ایران نشده بود. هر چند گه‌گاه مثلاً در قطعنامه‌های ۵۴۰ و ۵۸۲ نشانه‌ای از علاقه به جلب رضایت جمهوری اسلامی ایران به چشم می‌خورد، این کوشش‌ها به قدری ضعیف و ناچیز بود که به هیچ روی نمی‌توانست فاصله دیدگاه‌های جمهوری اسلامی ایران و شورای امنیت را از بین ببرد و تنها پس از عملیات پیروزمند طریق القدس (آذرماه، ۱۳۶۰)، فتح‌المبین (بهمن ماه، ۱۳۶۰) و بیت‌المقدس (اردیبهشت ماه، ۱۳۶۰)، که عملیات اخیر به آزادی خرمشهر منجر شد، شورای امنیت به درخواست رژیم اردن و با حمایت امریکا تشکیل جلسه داد و دومین قطعنامه خود را درباره جنگ عراق علیه ایران به شماره ۵۱۴ مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۲ و با عنوان "وضعیت میان ایران و عراق" صادر کرد. در این قطعنامه برای اولین بار موضوع برقراری آتش‌بس مطرح شد و از نیروهای دو کشور خواسته شد به مرزهای شناخته شده بین‌المللی باز گردند. اقدامات شورای امنیت عمدتاً با وضعیت جبهه‌های جنگ مرتبط بود؛ یعنی هرگاه پیشرفتی به نفع ایران در جبهه‌ها به دست می‌آمد، شورا قطعنامه‌ای صادر می‌کرد و به تعبیر خود از گسترش جنگ یا ادامه آن یا حملات اخیر ابراز نگرانی می‌کرد و

در آن زمان که عراق به تحکیم مواضع خود در خاک ایران می‌پرداخت، شورا با سکوتی سنگین و طولانی جانب متجاوز را می‌گرفت (کریمی، ۱۳۸۵: ۱۳۳ - ۱۳۱).

لازم به ذکر است که ایران در طول جنگ تحمیلی به‌رغم اینکه به لحاظ ماهیتی با شورای امنیت مشکل داشت از تلاش‌های میانجیگرانه دبیر کل سازمان ملل همواره حمایت کرد و هیچ‌گاه مانع حضور نمایندگان دبیر کل برای مسافرت به ایران نمی‌شد؛ به علاوه ایران، نامه‌نگاریهای متعددی در طول جنگ با دبیر کل سازمان ملل داشت؛ اما با وجود این و در مجموع، شورای امنیت نقش مثبتی در حل و فصل جنگ نداشت و هیچ‌گاه حاضر به تعیین و تنبیه متجاوز نشد و حتی ساختار قطعنامه ۵۹۸ به گونه‌ای تنظیم شد که نوعی توازن و تعادل میان متجاوز و قربانی برقرار شود (خرازی، ۱۳۷۴: ۱۷۲).

۲ - ۳ - امکان تحول در نظام بین‌الملل

یکی دیگر از فرضیه‌های نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، که می‌توان با آن بخشی از سیاست خارجی دوران جنگ تحمیلی را تبیین کرد، امکان تغییر و تحول در نظام بین‌الملل است. نظریه پردازان بین‌المللی، که در مورد امکان تحول در نظام بین‌الملل سخن می‌گویند، معمولاً این امر را صرفاً به عنوان موضوعی غیر ارزشگذارانه قرار می‌دهند؛ اما نظریه انتقادی درصدد تبیین تحولات و خواهان سمت و سوی خاصی برای آن است. در مجموع، آنچه نظریه پردازان انتقادی در امکانات تحول بین‌المللی به آنها توجه می‌کنند عبارت است از: بازگشت به اخلاق هنجاری در روابط بین‌الملل، کاهش نابرابریهای جهانی، برقراری عدالت بین‌المللی، احترام به تنوع، تکرر و تفاوت (جوادی ارجمند و حق‌گو: ۱۳۹۰: ۱۰۸ و ۱۰۷).

هدف نظریه انتقادی نقد وضعیت سیاسی - اقتصادی موجود، رهایی از آن و ترسیم آینده‌ای مطلوب از جهان است که عدالت و برابری، جایگزین تبعیض، خشونت و نابرابری شود. از دیدگاه نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، بر وضع موجود و مستقر بی‌عدالتی و استثمار حکمفرماست. بر این اساس می‌توان گفت خشونت ساختاری در روابط بین‌الملل حاکم است و این وضعیت ناشی از ماهیت سلطه‌گرایانه روابط میان واحدها ناشی می‌شود. بنابراین، اعتقاد به وجود بی‌عدالتی و وضعیت ناعادلانه و ظالمانه، هم‌چنین تلاش برای تغییر و پایان دادن به وضعیت موجود از مهمترین نقطه اشتراک اهداف سیاست خارجی دوران جنگ تحمیلی با نظریه انتقادی روابط بین‌الملل است. در این دوره، نظم و نظام بین‌الملل موجود نامشروع و ناعادلانه است و تلاش برای

تغییر بنیادی آن به منظور استقرار نظم بین‌المللی، تکلیف و فرضیه‌ای شرعی به شمار می‌رود. از دید گفتمان آرمانگرایی، دستیابی به نظم جهانی و مطلوب ضرورت و فوریت دارد و در نتیجه ایجاد نظم و نظام جهانی اسلامی از طریق تغییر و تحول فوری و فاحش نظم بین‌المللی مستقر و نظام بین‌الملل موجود، اولویت سیاست خارجی به شمار می‌رود به گونه‌ای که هیچ مصلحت و منفعت دیگری، نباید موجب دست کشیدن از پیگیری و تأمین این آرمان و آماج اسلامی و انقلابی شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۲۱۴).

جمهوری اسلامی ایران در دوره جنگ نیاز به راهبردی خاص و ویژه وضعیت اضطراری داشت و بالطبع این راهبرد می‌بایست با گفتمان انتخابی این دوره یعنی آرمانگرایی انقلابی در سیاست خارجی مطابقت داشته باشد تا امکان هماهنگی و همسویی سریعتر در حوزه نظری و علمی فراهم آید. از سوی دیگر چون ایران یکی از مهمترین رویکردهای خود را در روابط خارجی سیاست نه شرقی نه غربی می‌دانست، راهبردی که بر می‌گزید، می‌بایست در قالب راهبرد «عدم تعهد» باشد؛ اما راهبرد «عدم تعهد» دربرگیرنده طیف وسیعی از کشورها با دیدگاه‌های متفاوت است که می‌توان آن را به انقلابی، محافظه کار یا اصلاح طلب تقسیم کرد ولی با توجه به گفتمان انقلابی ایران و با ترکیب راهبرد «عدم تعهد» و «انقلابی» می‌توان گفت که راهبرد این دوره «عدم تعهد انقلابی» بوده است. با انتخاب چنین سیاستی در برابر شرق و غرب، طبیعی بود که ایران ساختار نظام بین‌الملل را قبول نداشته باشد؛ زیرا ایران بر این باور بود که ساختار نظام بین‌الملل بر اصل نابرابری و سلطه قدرتهای بزرگ و هم چنین استعمار کشورهای ضعیفتر شکل یافته است (آقایی، ۱۳۸۵: ۱۷ و ۱۶). بنابراین، جهتگیری این دوره وضع موجود را ناعادلانه و سعی در تغییر وضع موجود و نظم بین‌المللی مستقر برای رسیدن به نظامی عادلانه و مشروع به دور از سلطه و استکبار بود و از این دید با نظریه انتقادی هماهنگ است؛ زیرا نظریه انتقادی، وضع موجود را ناعادلانه و بر پایه سلطه می‌داند و در صدد تغییر آن است. در میان نظریه پردازان انتقادی، دیدگاه کاکس به تغییر و تحول در نظام بین‌الملل از دیگران انقلابی تر است و به دنبال کشف و متحد کردن نیروهای مخالف در ساختار بین‌المللی است. وی معتقد است برای رسیدن به این تغییر می‌توان از تناقضات درونی نظم موجود برای به چالش کشیدن آن استفاده کرد و به نظم جهانی عادلانه تری دست یافت. به نظر وی، جنبش‌های اجتماعی و نیروهای ضد هژمونیکی بهترین نیروها برای به چالش کشیدن ترتیبات سیاسی و نهادی هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۳۲). جهتگیری دوران جنگ تحمیلی با

دیدگاه رابرت کاکس به نقش نیروهای ضد هژمونیک در تغییر نظام بین‌الملل موجود قابل انطباق است. این مطالب بیانگر این است که نظریه انتقادی در حوزه روابط بین‌الملل، خواهان تحول در نظام بین‌الملل و نظم موجود است. خود این نکته، گویا است که این نظریه پردازان برای رهایی از ساختارهای سلطه و مسلط وضع موجود را به نقد می‌کشند که موجب تبعیض و نابرابری شده است.

۳ - ۳ - رهایی از ساختار سلطه

در تحلیل سیاست خارجی دوران جنگ تحمیلی از دید نظریه انتقادی، مفهوم «رهایی» نقش و جایگاه کلیدی ایفا می‌کند. هسته مرکزی نظریه انتقادی، که اندیشه‌های نظریه پردازان انتقادی حول آن شکل می‌یابد، مفهوم «رهایی» است. رهایی، مستلزم استقلال و خودمختاری است؛ به عبارتی، حق تعیین سرنوشت خویش. به علاوه، رهایی، متضمن امنیت نیز هست؛ امنیتی که صرفاً مختص دولت نیست، بلکه می‌تواند تمام مناسبات اجتماعی بشری و همه اجتماعها را شامل گردد؛ امنیتی که نمی‌توان آن را به قیمت ضرر دیگران، چه دولتها و چه اشخاص، کسب کرد. همان طور که بیان شد، دانش انتقادی در صدد رهایی است. رهایی، یعنی رفع زمینه‌های بی‌عدالتی و تلاشی در جهت صورت‌بندی دوباره عدالت. رهایی از دید هابرماس به معنای دستیابی به استقلال عقلایی کنش انسانی است. کن بوث، نیز بر همین اساس، رهایی را متضمن آزادسازی انسانها و ملت‌ها از محدودیتها و قیدوبندهایی می‌داند که آزادی انتخاب و اقدام آنها را محدود و متوقف می‌سازد. اشلی، رهایی را «تأمین آزادی از محدودیت‌های تأیید نشده، روابط سلطه و شرایط ارتباطات و فهم تحریف شده‌ای تعریف می‌کند که آدمیان را از ظرفیت دستیابی به ساختن آینده خودشان از طریق اراده و آگاهی کامل محروم می‌سازد» در مجموع، آنچه نظریه پردازان انتقادی در امکانات تحول بین‌المللی به آنها توجه می‌کنند، عبارت است از: بازگشت به اخلاق هنجاری در روابط بین‌الملل، کاهش نابرابریهای جهانی، برقراری عدالت بین‌المللی، احترام به تنوع، تکثر و تفاوت (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۵: ۷۴).

تأکید مفهوم رهایی بر الغای ساختارهای سلطه و سرکوب در روابط بین‌الملل است. به اعتقاد آدورنو گسترش و نفوذ سلطه بر فرد در جامعه مدرن آن قدر ظریف و نامرئی است که شخص دچار «توهم آزادی» می‌شود. این توهم نه تنها در اذهان عوام و افکار عمومی جا باز می‌کند، بلکه حتی در مطالعات علوم اجتماعی، که نهادهای جامعه را واقعیت می‌پندارند، نیز منعکس می‌شود. شیوه‌های نامرئی سلطه به یکپارچگی و همبستگی کامل افراد و تطبیق دادن آنها با فرایندهای

اجتماعی و مناسبات تاریخی کمک می‌کند. دامنه تثبیت و نهادینه شدن مناسبات سلطه در تمامی شئون حیات فردی و اجتماعی چنان گسترده شده است که رهایی از آن روز به روز برای افراد مشکلتر می‌شود (نوذری، ۱۳۸۶: ۲۴۰). این رهایی از سلطه نظریه انتقادی در اصول سیاست خارجی ایران نیز آشکارا قابل مشاهده است. یکی از مهمترین اصول رفتاری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ تحمیلی، سلطه‌ستیزی یا استکبارستیزی بوده است به گونه‌ای که قانون اساسی، یکی از ویژگیهای ماهوی جمهوری اسلامی را «نهی هرگونه ستم‌گری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری» تعریف و تعیین می‌کند. از این رو «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری... استوار است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۳۲۰ و ۳۲۱).

از ابتدای انقلاب اسلامی ایران سیاست نه شرقی نه غربی، یکی از محورهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شد. ریشه انتخاب این سیاست را باید هم در تاریخ استثمار ایران توسط قدرتهای شرق و غرب ملاحظه کرد و هم بدین جهت که با انقلاب اسلامی فضا و بستر ایدئولوژیکی به وجود آمد که هرگونه سلطه بیگانگان را بر خود نفی می‌کردند. پیش از این دوره و آغاز پیروزی انقلاب اسلامی سیاستهای دولت موقت موانعی را بر سر راه گسترش این سیاست ایجاد کرده بود؛ ولی با شروع جنگ این شعار بسیار برجسته شد (بخشایشی، ۱۳۷۵: ۹۷)؛ لذا در جهت عملی ساختن این شعار، جمهوری اسلامی سیاستهای رویارویی با قدرتهای بزرگ را در پیش گرفت. این سیاست در حالی اتخاذ می‌شد که روابط ایران و شوروی رو به وخامت می‌نهاد؛ همانند اخراج ۱۸ تن از دیپلماتهای شوروی از ایران در پی دستگیری سران حزب توده و به جرم جاسوسی؛ اما باز هم روابط سیاسی بین دو کشور حفظ شد؛ لذا چنین به نظر می‌رسید که سیاست نه شرقی نه غربی، بیشتر به غرب و امریکا اشاره داشته باشد و رفتارهای امپریالیستی اتحاد شوروی را کم و بیش نادیده می‌گرفت؛ چون در آن برهه زمانی ایران نیاز داشت که به دلیل تأمین نیازهای اقتصادی و نظامی خود، و ایجاد توازن در روابط خارجی یکی از دو ابر قدرت را با توجه به اصل «عدم استیلا» در کنار خود داشته باشد. در این میان اتحاد جماهیر شوروی نیز از این فرصت استفاده، و سعی کرد که روابط خود را با ایران حفظ کند. در اوایل جنگ، شوروی از جو ضد غربی و امریکایی ایران استفاده کرد و روابط خود با ایران را گسترش داد و در همین راستا، فرستادن تسلیحات نظامی را به عراق قطع نمود؛ با وجود این با تداوم جنگ، سیاست شوروی نسبت

به ایران و عراق تغییر، و نقشی دوگانه پیدا کرد (آقایی، ۱۳۸۵: ۷).

ایران شروع جنگ توسط عراق را ناشی از سیاستهای خصومت‌آمیز آمریکا و اروپا می‌دانست. مقامات ایران نظرشان این بود که ایالات متحده در برخورد با انقلاب اسلامی، نجات شاه و آزادسازی گروگانها، تحقیر شده است. بر این اساس، تهاجم عراق به ایران را باید جلوه‌ای از واکنش آمریکا دانست که به وسیله یکی از کشورهای قدرتمند عرب، علیه انقلاب اسلامی صورت گرفته است (آقایی، ۱۳۸۵: ۷)؛ اما مقامات امریکایی در رابطه با جنگ ایران و عراق بیان می‌کردند که سیاست آمریکا در اوایل جنگ بیطرفانه و در عین حال چندگانه بوده است؛ بدین دلیل که آمریکا در ابتدا مشکل انتخاب در جهت کمک به ایران و یا عراق را داشت؛ زیرا هم عراق و هم ایران منافع راهبردی حیاتی برای آمریکا در منطقه خلیج فارس داشتند و هر دو کشور دارای ذخایر نفتی زیادی در منطقه بودند. علاوه بر آن ایران هم به دلیل ذخایر گاز و هم به دلیل ژئوپلیتیکی و همسایه بودن با شوروی نقش مهمتری را در خلیج فارس ایفاء می‌کرد؛ ولی ایران بعد از انقلاب در مقابل آمریکا سیاستهای خصمانه‌ای را در پیش گرفت. بنابراین آمریکا به این دلایل به عراق گرایش یافت: ۱ - مهار اتحاد جماهیر شوروی (ایران به شوروی تمایل داشت). ۲ - حفظ جریان نفت و به دنبال آن جریان بازگشت دلارهای نفتی به آمریکا ۳ - حفظ امنیت متحدان و متحد راهبردی آمریکا (اسرائیل)؛ بنابراین در چنین حالتی، طبیعی بود که ایران سیاست نه شرقی نه غربی را در زمره رویکرد اساسی خود تقویت کند. آمریکا و شوروی بر این باور بودند که برای «مهار» ایران لازم است که به رژیم عراق کمک نظامی شود؛ اما هر یک از دو قطب، انگیزه‌های متفاوتی از این نوع کمک به عراق داشتند. اتحاد جماهیر شوروی به دلیل نفوذ ایران در افغانستان و هم‌چنین نفوذ ایران بین شهروندان شوروی و هم‌جوار با ایران، خواهان مهار و سرگرم کردن ایران به منظور کاهش انگیزه‌های ایدئولوژیک و اهمیت قائل شدن ایران برای امنیت ملی و حفظ مرزهای ملی بود؛ با وجود این اتحاد جماهیر شوروی خواهان فروپاشی جمهوری اسلامی ایران نبود؛ این در حالی بود که آمریکا به دلیل گرایش ایران به شوروی و به خطر افتادن منافعش، خواهان فروپاشی جمهوری اسلامی ایران بود (آقایی، ۱۳۸۵: ۹ و ۸).

۴ - ۳ - تکوین برابری و عدالت طلبی

یکی دیگر از دالهای مشترک میان سیاست خارجی دوران جنگ تحمیلی و نظریه انتقادی عدالت‌طلبی است. توجه اندیشمندان مکتب فکری انتقادی روابط بین‌الملل، بیش از مفهوم دیگری

بر گزاره عدالت متمرکز بوده است. این مفهوم با بار ارزشی مثبت خود، جایگاه ویژه‌ای در میان نحله‌های فکری، مکاتب بشری، ادیان الهی و حتی غیر الهی داشته است؛ چرا که جاذبه و ژرفای این مفهوم به گستره فطرت و وجدان انسانی است؛ اگرچه پیوسته مناقشات نظری نیز در مورد آن وجود داشته است. تفاوت در تعریف این واژه در میان متفکران اندیشه انتقادی محسوس است و هر یک، بنا بر ادراک شخصی خود، تعریف خاصی را به دست داده‌اند. به تعبیر رابرت کاکس - واضح نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل - هر وجهی از تلاش به منظور استقرار صلح پایدار در نظام بین‌الملل بدون ایجاد شرایط عدالت گسترتری و برطرف ساختن ناعدالتی، نتیجه‌ای نخواهد داشت و اصولاً صلح بین‌المللی مرهون برقراری عدالت در جهان است (رسولی ثانی‌آبادی، ۱۳۹۵: ۷۶).

عدالت‌خواهی تنها در مرکز سیاست داخلی جمهوری اسلامی ایران به عنوان دولت دینی قرار ندارد، بلکه کانون هویت‌یابی و مفصل‌بندی سیاست خارجی آن نیز به شمار می‌رود؛ زیرا «جمهوری اسلامی ایران... حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد» (اصل یکصد و پنجاه و چهارم قانون اساسی). بنابراین، جمهوری اسلامی از یک سو، به حکم آیه شریفه ۸ سوره ممتحنه که می‌فرماید: «خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که به شما در دین نچنگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد»، در سیاست خارجی خود بر پایه قسط و عدل اسلامی عمل می‌کند (اصل سیزدهم قانون اساسی) و از سوی دیگر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر مبنای عدالت گسترتری، حق برابر کشورها و نظام عادلانه بین‌المللی را دنبال می‌کند (فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۷۴).

۵ - ۳ - استکبار ستیزی و حمایت از جنبش‌های آزادیبخش

استکبارستیزی و حمایت از جنبش‌های آزادیبخش نیز یکی از مفاهیم مشترک سیاست خارجی و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل به شمار می‌رود و از اهداف اساسی امام خمینی (ره) است: ایشان در این باره می‌فرمایند: "ملت اسلام پیرو مکتبی است که برنامه‌های آن مکتب در دو کلمه "لا تظلمون و لا تظلمون" خلاصه می‌شود. ایشان بیان می‌کند که زیر بار سلطه نرفتن، متضمن و مستلزم عدم وابستگی به ساختارهای قدرت سلطه‌گر و نیز عدم تعهد به قدرتهای مستبد است. در بیان این اصل می‌فرمایند: مسلمانان تحت سلطه کفار نباشند. خدا برای هیچ یک از کفار، سلطه بر مسلمانان قرار نداده است و نباید مسلمانان این سلطه کفار را قبول کنند (خمینی، ۱۳۷۶: ۴۷۰).

امام خمینی، که از اهداف دشمن و استکبار جهانی در رویارویی با انقلاب اسلامی شناخت

ژرف و عمیقی داشت در روزهای آغازین جنگ ریشه و علت تهاجم را در چند موضوع مهم مشخص و تبیین کردند:

الف - اسلام خواهی نظام و حکومت: اینکه انقلاب اسلامی برای تحقق حاکمیت دینی به وجود آمده است و بر مسائلی همچون رهایی از سلطه بیگانگان، قطع رابطه با رژیم اشغالگر قدس، تأکید بر مشترکات اسلامی و وحدت فرقه‌های اسلامی اصرار دارد، واکنش و مخالفت استکبار جهانی را برانگیخت و بر دشمنی آنان افزود. حضرت امام در این باره می‌فرمایند: اینکه می‌بینید عراق به ایران حمله می‌کند، علتش گرفتن چهار وجب خاک نیست، بلکه علت اصلی آن ترس آنها از حکومت اسلامی و اتحاد اسلامی است (صحیفه امام، ج ۱۵: ۵).

«جرم واقعی ما از دید جهانخواران و متجاوزان، دفاع از اسلام و رسمیت دادن به حکومت جمهوری اسلامی به جای نظام طاغوت ستمشاهی است» (صحیفه امام، ج ۲۰: ۳۲۱).

ب - جلوگیری از صدور انقلاب اسلامی: امام خمینی، ماهیت متقدم در زمینه صدور انقلاب ایران را ماهیت اخلاقی آن می‌دانند و معتقدند آنچه از انقلاب ایران صادر می‌شود طرحهایی برای تغییرات سیاسی نیست، بلکه پرسش اخلاقی درباره دلیل استمرار نظم موجود جهانی است. اینکه چرا ستم و بی‌عدالتی باید باشد، پرسشی از حقیقت و اخلاقی بودن نظم موجود است. از دیدگاه امام خمینی، یکی از راهکارهای مبارزه با ساختارهای ظلم و بی‌عدالتی و نیز رهایی جهان از نیروهای فزونخواه، فکر «صدور انقلاب» است. صدور انقلاب را می‌توان به معنای ترویج گفتمان انقلاب اسلامی دانست که «به دلیل ماهیت جهانشمول دین اسلام به نوعی متضمن آگاهی بخشی و رهایی بخشی دیگران» است (قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۹۶: ۱۱۸). صدور انقلاب همواره به عنوان یک اصل در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مطرح بوده که با الهام‌گیری از آموزه‌های اصیل اسلامی در پی رهایی مظلومان از بند استکبار و نفی سلطه طاغوت است. بر همین اساس، امام خمینی کم کردن نفوذ سلطه‌طلبان را یکی از اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران عنوان، و بر همین مبنا هدف از صدور انقلاب را نیز نجات و رهایی همه ملل تحت ظلم و از بین بردن ساختارهای ظالمانه نظام بین‌الملل معرفی می‌کنند و می‌فرمایند:

ما این واقعیت و حقیقت را در سیاست خارجی و بین‌الملل اسلامی مان بارها اعلام نموده‌ایم که درصدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه جهانخواران بوده و هستیم... ما درصدد خشکانیدن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم در جهان هستیم. ما تصمیم

گرفته‌ایم نظام‌هایی را که بر این سه پایه استوار گردیده‌اند نابود کنیم. رسول‌الله - صلی‌الله‌علیه و آله‌وسلم - را در جهان استکبار ترویج نماییم و دیر یا زود ملت‌های در بند شاهد آن خواهند بود (صحیفه امام، ۱۳۸۶: ج ۲۱: ۸۱).

صدور انقلاب به معنای بیداری ملل مستضعف و رهایی از سلطه سلطه‌گران است که با مفاهیم نظریه انتقادی هماهنگ است. حرکت توفنده انقلاب اسلامی برای رهایی از ظلم بانگ بیدار باش را برای خفتگان در چنگال استعمار به صدا درآورد و استکبار جهانی که این خیزش اسلامی را بر نمی‌تابید برای مهار آن به جنگ متوسل شد (صحیفه امام، ج ۱۸: ۱۳۰).

پ - دشمنی شیطان بزرگ (امریکا): با پیروزی انقلاب اسلامی سلطه ۳۰ ساله امریکا بر فرهنگ، اقتصاد، سیاست و نیروهای مسلح ایران پایان یافت. اخراج مستشاران نظامی امریکا، قطع رابطه سیاسی و اقتصادی، تصرف لانه جاسوسی و مخالفت جمهوری اسلامی ایران با سیاست‌های استکباری امریکا در منطقه خلیج فارس، خواب امریکا را برای سلطه دوباره بر ایران آشفته ساخت. قدرتهای بزرگ، که دستشان از مخازن بزرگ ایران کوتاه شده و سلطه و قدرتشان با همت ملت ایران و قوای مسلح آن قطع گردیده است، اکنون به دست و پا افتاده‌اند تا با جنگ افروزی بین برادران، سلطه خود را اعاده کنند و چپاولگری خود را از سر گیرند (صحیفه امام، ج ۱۳: ۲۶۷).

یکی از رفتارهای سیاست خارجی، که از اصل استکبارستیزی و سلطه‌ستیزی نشأت می‌گیرد و با نظریه انتقادی هماهنگی دارد، مقابله نمایان و نمادین با نظام تک‌قطبی و هژمونیک است. اولین گام در راه مقابله با نظام هژمونیک نیز آشکار ساختن ماهیت ناعادلانه، غیر طبیعی و نامشروع آن است. مبارزه با نظام تک‌قطبی و هژمونی امریکا به دو صورت پیگیری می‌شود: اول، مقابله همه‌جانبه درونگرا از طریق اقدامات یکجانبه در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، افزایش قدرت و توانایی ملی جمهوری اسلامی ایران در تمام ابعاد؛ دوم، مبارزه با هژمونی امریکا و نظام تک‌قطبی در قالب چند جانبه‌گرایی و موازنه برونگرا. بر این اساس، جمهوری اسلامی ایران در بستر گفت‌وگو عدالت، درصدد ائتلاف‌سازی منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و بین‌المللی برای مقابله با هر نظام تک‌قطبی و هژمونی امریکا بر آمده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۹۱).

ت - تبانی رژیم صهیونیستی و امریکا:

نکته مهمی که در تحلیل علل تحمیل جنگ از نظر حضرت امام مخفی نماند، دشمنی رژیم غاصب صهیونیستی با اهداف و سیاست‌های انقلاب اسلامی در جهان اسلام است. رژیم ستمشاهی از

قویترین پشتیبانان و همپیمانان رژیم صهیونیستی در منطقه غرب آسیا به شمار می‌رفت که با پیروزی انقلاب اسلامی نه تنها ضربه سختی به رژیم صهیونیستی وارد آورد بلکه عامل مهمی در بسیج مسلمانان علیه سیاستهای غاصبانه این رژیم شد؛ لذا یکی از راه‌های جلوگیری از وحدت مسلمانان، تبانی رژیم صهیونیستی و امریکا برای تحمیل جنگ علیه ایران بود. برخی از سردمداران رژیم صهیونیستی با خوشحالی اعتراف کردند که ما از درگیری ایران و عراق شدیداً شادمان هستیم؛ زیرا با تحلیل رفتن قدرت نظامی عراق و ایران، رژیم صهیونیستی با خطر بزرگی روبه‌رو نیست و فرصت می‌یابد تا سیاست توسعه‌طلبانه خود را ادامه دهد (روزنامه اطلاعات ۵۹/۷/۲). مبارزه با رژیم صهیونیستی یکی از پیامدهای عدالت‌طلبی و رهایی از سلطه در سیاست خارجی است؛ چون رژیم صهیونیستی، نماد بی‌عدالتی و تبعیض نژادی در نظام بین‌الملل معاصر و موجود به شمار می‌آید و رژیمی است که بر اساس اشغال و غضب سرزمین ملت مظلوم فلسطین توسط قدرتهای استعماری در قلب جهان اسلام بر پا شده است. بنابراین، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر پایه نفی و قطع رابطه با رژیم صهیونیستی استوار است. امام خمینی در این باره چنین بیان می‌کند: «ما اسرائیل را رد خواهیم کرد و هیچ رابطه‌ای با او نخواهیم داشت. او دولت غاصب است و با ما دشمن» (صحیفه نور، ج ۵: ۱۴۷).

بنابراین در این گفتمان و رویکرد، علاوه بر منافع و اهداف ملی ایران، منافع و اهداف نظم جهانی اسلامی و ایدئولوژیک اسلامی نیز مدنظر است. نظم جهانی اسلامی به معنای استقرار نظم و نظام سیاسی - اقتصادی بین‌المللی اسلامی است که جمهوری اسلامی در آن احساس امنیت می‌کند. منافع ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، حفظ و گسترش مجموعه‌ای از ارزشهای اسلامی و انقلابی است که مردم ایران در آن شریک و سهم هستند و معتقدند که از درستی و مطلوبیت عام و جهانشمول برخوردار است. حفظ انقلاب و ارزشهای اسلامی، استکبارستیزی و دفاع از مسلمانان و مستضعفان از جمله این اهداف و منافع محسوب می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۴: ۶۹). از نظر نظریه پردازان انتقادی نیز دولتها علاوه بر وظیفه تأمین منافع و امنیت شهروندان خود در برابر تمام ابنای بشر نیز مکلف و موظف هستند. این تکلیف بسیار فراتر از وظیفه اخلاقی صرف مبنی بر دستگیری از مستمندان بیرونی است بلکه متضمن نظم اخلاقی - سیاسی جامع‌نگری است که بر پایه آنچه کاکس «اخلاق مسئولیت» می‌خواند، همه انسانها را خودی می‌پندارد (فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۱۴۳). از میان نهضت‌های آزادیبخش فعال در کشورهای اسلامی جنبش مردم فلسطین جایگاهی

ویژه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارد. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روابط ایران و رژیم صهیونیستی قطع شد و سفارت سابق این رژیم در اختیار فلسطینی‌ها (سازمان آزادیبخش فلسطین) قرار گرفت (مجرد، ۱۳۸۶: ۱۲۹). یکی از مهمترین اقدامات برای مبارزه علیه صهیونیسم، اعلام آخرین روز جمعه ماه مبارک رمضان به عنوان روز قدس از سوی امام خمینی بود. این اقدام، که تنها شش ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی شکل گرفت، جایگاه ویژه‌ای در میان مسلمانان جهان پیدا کرد و هر سال مسلمانان سراسر جهان در روز جهانی قدس به راهپیمایی اعتراض آمیز علیه رژیم اشغالگر قدس دست می‌زنند و از مبارزات مردم فلسطین حمایت می‌کنند. چنانکه اسحاق رابین نخست‌وزیر پیشین رژیم صهیونیسم خطر انقلاب اسلامی را گوشزد می‌کند و می‌گوید: ایران بزرگترین و خطرناکترین دشمن اسرائیل محسوب می‌شود. دشمنی ایران پس از انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی به صورت یک دشمن ایدئولوژیک و دشمنی واقعی در آمده و خطر افکار تندرو و مذهبی در ایران از هر خطری برای اسرائیل بیشتر است (امیدوار و یکتا، ۱۳۷۹: ۳۲۲).

نتیجه‌گیری

در مجموع، آنچه نظریه‌پردازان انتقادی به آنها توجه می‌کنند، عبارت است از: بازگشت به اخلاق هنجاری در روابط بین‌الملل، کاهش نابرابریهای جهانی، برقراری عدالت بین‌المللی، احترام به تنوع، تکثر و تفاوت. مطالب اشاره شده، بیانگر این است که نظریه انتقادی در حوزه روابط بین‌الملل، خواهان تحول در نظام بین‌الملل و نظم موجود و رهایی از ستم است. خود این نکته، گویا است که این نظریه‌پردازان برای رهایی از ساختارهای سلطه و مسلط، که موجب تبعیض و نابرابری شده است، وضع موجود را به نقد می‌کشند. اگر چه گفتمان عدالت، استکبار ستیزی و رهایی از سلطه همواره در سیاست خارجی ایران وجود داشته، این گفتمان در طول ۳۰ سال گذشته، شاهد فراز و فرود بوده به گونه‌ای که رفتارهای عدالت‌طلبانه در سیاست خارجی ایران در دوران دفاع مقدس اولویت و اهمیت بیشتری داشته است. هم‌چنین، ابزارها و ساز و کارهای تعقیب و تأمین اهداف عدالتخواهانه در سیاست خارجی در دوره‌های گوناگون سیاست خارجی جمهوری اسلامی متفاوت بوده است. در حالی که در برخی دوره‌ها تلاش می‌شد به صورت سیاسی در چارچوب نهادها و سازمانهای بین‌المللی اهداف عدالت‌طلبانه پیگیری شود؛ اما سیاست خارجی در

سالهای ۶۸ - ۶۰ حالت تهاجمی به خود گرفت. به‌رغم این فراز و فرودها، جوهره سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران عدالتخواهانه و بر پایه اصول رهایی از سلطه و استکبار ستیزی است؛ هر چند در این مقاله نشان داده شد که اهداف عدالتخواهانه و رهایی از ستم هم‌چنین نقد نظم موجود در دوران جنگ تحمیلی در اولویت قرار داشت.

منابع

- آقایی، سیدداود (۱۳۸۵). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ هشت ساله، با نگاهی به جایگاه جامعه اروپایی در این سیاست. *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*. ش ۷۳: ۳۴ - ۱.
- ازغندی، علیرضا؛ سرمدی، حمید (۱۳۹۵). جنگ تحمیلی و تأثیر آن بر تغییر گفتمان سیاست خارجی ایران از آرمانگرایی دهه اول به عملگرایی منفعت محور دهه دوم انقلاب اسلامی. *ماهنامه پژوهش ملل*. دوره اول. ش ۱۰: ۱۱ - ۶.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۱). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: نشر قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۲). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: انتشارات قومس.
- امیدوار، احمد؛ یکتا، حسین (۱۳۷۹). *امام خمینی و انقلاب اسلامی (روایتی جهانی)*. تهران: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ناجا.
- باتامور، تام (۱۳۷۰). *مکتب فرانکفورت*. ترجمه حسینعلی نوذری. تهران: نی.
- باتامور، تام (۱۳۷۵). *مکتب فرانکفورت*. ترجمه حسینعلی نوذری. تهران: نشر نی.
- بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۷۹). *اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. چ دوم. تهران: انتشارات آوای نور.
- پارسانیا، حمید (۱۳۷۶). *پژوهشی در انقلاب اسلامی*. تهران: دفتر نشر معارف.
- تاجیک، محمدرضا؛ دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۲). *الگوهای صدور انقلاب در گفتمانهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. راهبرد. ش ۲۷: ۸۰ - ۶۱.
- جعفری، علی‌اکبر؛ ذوالفقاری، وحید (۱۳۹۱). *اندیشه‌ها و راهبردهای اعمالی امام‌خمینی (ره) در نظام بین‌الملل*. *فصلنامه سیاست خارجی*. س ۲۶. ش ۲: ۳۴۴ - ۳۴۵.
- خرازی، کمال (۱۳۷۴). *ارزیابی جمهوری اسلامی ایران از تحولات سازمان ملل متحد*. *فصلنامه سیاست خارجی*. س ۹. ش ۳: ۱۸۷ - ۱۵۵.
- [امام] خمینی، روح‌الله (۱۳۸۶). *صحیفه امام*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام‌خمینی (ره).
- [امام] خمینی، روح‌الله (۱۳۷۶). *ولایت فقیه*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام‌خمینی (ره).
- دانش، حسین (۱۳۹۳). *دولت موقت*. پژوهش فرهنگ علوم انسانی اسلامی. آبان ۱۳۹۳: ۳ - ۱.

- دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۰). چرخه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه سیاست خارجی. دوره ۱۵. ش ۲: ۳۹۷ - ۳۶۹.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۷). سیاست خارجی رهایی بخش: نظریه انتقادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه سیاست خارجی. س ۲۲. ش ۲: ۳۲۸ - ۳۰۲.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۷). نظریه انتقادی چارچوبی برای تحلیل سیاست خارجی. پژوهش نامه علوم سیاسی. س ۳. ش ۲: ۱۶۱ - ۱۲۵.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸). گفتمان عدالت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. معرفت سیاسی. س ۱. ش ۱: ۱۵۷ - ۱۹۳.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹). تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر نظریه‌های روابط بین‌الملل. فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی. س ۷. ش ۲۰: ۴۰ - ۱۱.
- رسولی ثانی آبادی، الهام (۱۳۹۵). واکاوری انقلاب اسلامی ایران در پرتو نظریه انتقادی روابط بین‌الملل. پژوهشنامه انقلاب اسلامی. س ۶. ش ۲۱: ۶۹ - ۸۶.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۱). پیامدهای انقلاب اسلامی ایران و دگرگونی سیاست خارجی ایالات متحده امریکا در منطقه خلیج فارس. پایان‌نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل. دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- رضائی، علیرضا (۱۳۸۷). تبیین دوره‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر تئوری‌های روابط بین‌الملل. فصلنامه راهبرد. س ۱۶. ش ۴۸: ۱۰۰ - ۸۳.
- رضائی، علیرضا (۱۳۸۸). تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو نظریه‌های روابط بین‌الملل. فصلنامه پژوهشی راهبرد یاس. ش ۱۷: ۲۸۸ - ۲۶۰.
- روزنامه اطلاعات. ۱۳۵۹/۷/۱.
- روزنامه اطلاعات. ۱۳۵۹/۷/۲.
- روزنامه اطلاعات. ۱۳۶۰/۴/۱۵.
- رمضانی، روح‌الله (۱۳۸۴). چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. چ چهارم. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- رمضانی، روح‌الله (۱۳۸۶). چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. چ پنجم. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- رمضانی، روح‌الله (۱۳۸۶). چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- صحیفه امام خمینی (ره) (۱۳۷۸). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- قربانی شیخ نشین، ارسلان؛ محمودی کیا، محمد (۱۳۹۶). بررسی مفهوم رهایی بخشی از نظر امام خمینی (س) و

- نظریه انتقادی روابط بین الملل. پژوهشنامه متین. س ۱۹. ش ۷۴: ۱۲۷ - ۱۰۱.
- کریمی، غلامرضا (۱۳۸۵). جمهوری اسلامی ایران و سازمانهای بین المللی. فصلنامه علوم سیاسی. ش ۳۶: ۱۵۰ - ۱۲۵.
- لینکلتر، اندرو (۱۳۸۶). مرحله بعدی در نظریه روابط بین الملل از دیدگاه نظریه انتقادی در اندرو لینکلتر، نو واقع گرایی، نظریه انتقادی و مکتب پرسازی. ترجمه علیرضا طیب. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- مجرد، محسن (۱۳۸۶). تأثیر انقلاب اسلامی بر سیاست بین الملل. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۹). آینده نظام بین الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (۱۳۹۲). عملکرد سازمانهای بین المللی در قبال جنگ ایران و عراق با تأکید بر بیانات امام خمینی (ره) دسترسی در: <http://www.imam-khomeini.ir/fa/k1>
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۴). تحول در نظریه های روابط بین الملل. چ دهم. تهران: انتشارات سمت.
- مهدی زاده، اکبر (۱۳۸۱). مبانی فکری و نظری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ. فصلنامه نگین ایران. ش ۲: ۶۴ - ۵۳.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۹). نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم انسانی و اجتماعی. چ سوم. تهران: نشر آگاه.
- نوروزی، حسین (۱۳۸۹). نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. چ دوم. تهران: وزارت امور خارجه.

Ashly, R. K. (1981) "Political Realism and Human Interests," *International Studies Quarterly* 25

Devetak, R (1996), "Critical Theory" in Burchill, S & Others, *Theories of International Relations*, London: Macmillan

Devetak, R. (1995) "The Projects of Modernity and International Relations Theory," *Millenium* 24(1): 27-51. (Reprinted in Linklater, ed., 2000: (1731-5), Devetak,

